الحمد لله رب العالمین

و صلی الله علی سیدنا و نبینا و حبیب الهنا ابالقاسم محمد (صلی الله علیه و آله)

صلی الله علیه و آله الطاهرین سیما بقیه الله الاعظم مولانا الحجه ابن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین الی قیام یوم الدین

السَّلامُ عَلَیْکَ یا اَباعَبْدِاللَّهِ وَ عَلَی الاْرواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِناَّئِکَ عَلَیْکَ مِنّی سَلامُ اللَّهِ اَبَداً ما بَقیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهار وَ لاجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنّی لِزِیارَتِکُمْ اَلسَّلامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ عَلی اَوْلادِ الْحُسَیْنِ وَ عَلی اَصْحابِ الْحُسَیْنِ

حیات انسانی

شبهای گذشته ذیل این آیه­ی شریفه صحبت بود: " أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا "[[1]](#footnote-1) [أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم، و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در ظلمتها باشد و از آن خارج نگردد؟! این گونه برای کافران، اعمال زشتی که انجام می‌دادند، تزیین شده و زیبا جلوه کرده است.]عرض شد که در آیه شریفه دو گروه با هم مقایسه شده­اند؛ گروهی که در ظلمت­ها هستند، در تاریکی­ها زندگی می­کنند و گروهی که در نورند، هم زنده­اند، دارای حیات­اند و هم دارای نورند که با آن نورانیت در میان مردم زندگی می­کنند مصلحت و مفسده را خوب تشخیص می­دهند، راه و چاه را امتیاز می­دهند، همه­ی حرکات و سکناتشان در پرتو نور عقل و ایمان ترسیم می­شود. یک عده هم که در ظلمتند. در ظلمت جهل­اند، در ظلمت کفرند، در ظلمت شهوتند، در ظلمت غضبند، اینا با هم یکسان نیستند، مساوی نیستند. آنها زنده­اند اینها مرده­اند.

" أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ"[[2]](#footnote-2) معلوم می­شود که انسان از بدو تولد دارای حیات نیست، تا تربیت نشده باشد به دعوت آسمانی انبیاء، زنده نمیشود. یک آیه هم داریم که "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ"[[3]](#footnote-3)

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد! و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حایل می‌شود، و همه شما در قیامت نزد او گردآوری می‌شوید!]

وقتی دعوت رسول به شما رسید زنده می­شوید. پس معلوم می­شود یک حیاتی دارین که آن حیات بسته به دعوت رسوله. تا او نخواند ما را و ما اجابت نکنیم، زنده نخواهیم شد. همچنانکه این حیات حیوانی هم که داریم، این را هم قبلاً نداشتیم دیگر، قبلاً خُب جماد بودیم، فاقد حیات بودیم؛ بعد ما را حرکت دادند از جماد و به مرحله­ی نبات رسوندند. خُب یک گیاهی سر از خاک برداشتیم و رشدی داشتیم، نموی داشتیم و بعدم در بدن یک حیوانی قرار گرفتیم مثلاً، مبدّل شد به حیات حیوانی، حساس شدیم، اراده داشتیم و بعد حالا که آمدیم متولد شدیم در این دنیا، حیات نباتی داشتیم با حیات حیوانی ولی هنوز حیات انسانی به معنای واقع نداشتیم تا برسیم به دعوت نبی، به دعوت رسول. خُب یک عده­ای رسیدند به این دعوت و این دعوت رسول را شنیدند و زنده شدند به حیات عقلی و ایمانی و انسانی، یک عده هم نشدند. به همان نحوه­ای که از مادر متولد شده بودند یک حیات نباتی حیوانی داشتند، رشد می­کنند و نمو می­کنند و چاق میشن، فربه می­شوند قامتشان بالا می­رود، بدنشان فربه می­شود و بعد می­خورند و می­خوابند، به فرموده­ی قرآن:" يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَما تَأْكُلُ الْأَنْعامُ "[[4]](#footnote-4) [إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ. خداوند کسانی را که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند وارد باغهایی از بهشت می‌کند که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ در حالی که کافران از متاع زودگذر دنیا بهره می‌گیرند و همچون چهارپایان می‌خورند، و سرانجام آتش دوزخ جایگاه آنهاست! ]

 همان­گونه­ای که چهارپایان دیگر بهره می­برند، اینهاهم همینطور بهره می­برند اینها حیات انسانی ندارند تا دعوت رسول به آنها برسد. " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ "[[5]](#footnote-5) و لذا " أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا"[[6]](#footnote-6) خود این نکاتی دارد، خود آیات دیگر، این مرده بوده کما اینکه این جسم ما هم قبلاً "كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ"، "كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ"[[7]](#footnote-7) اول شما یک خاکی بودید دیگر مُرده است، "هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا "[[8]](#footnote-8) [آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟!] مگه اینطور نبودید شما؟ یک دورانی گذشت که اصلاً قابل ذکر نبودید، چیزی نبودید که قابل ذکر باشید در عالم، جماد که قابل ذکر نیست. گذشت بر شما دورانی شیء قابل ذکر نبودید تا اینکه "انشأناه مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا"[[9]](#footnote-9) [إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا . ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را می‌آزماییم؛ بدین جهت او را شنوا و بینا قرار دادیم!] یک حیات مرتبه­ی نازله­ای به شما دادیم که بشنوید و ببینید و بچشید و لمس کنید و بگویید و همان کارایی که سایر حیوانات دارند دیگر، اما هنوز آن حیات انسانی درش پیدا نشده، مُرده بودید "فَأَحْيَيْنَاهُ"[[10]](#footnote-10)، بله ما به وسیله­ی انبیاء، مکتب انبیاء شما را حیات دادیم، حیات دیگری غیر آن حیات قبلی­تان "وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا"[[11]](#footnote-11) روشن شدید شما، اگه گرفته باشید وگرنه آن دسته دیگر ظلمات اند دیگر و در آن تاریکی زندگی می­کنند، متحیرند، سرگردانند، هیچ نمی­فهمند مبدأ کجاست؟ منتها کجاست؟ از کجا حرکت کرده­اند؟ به کجا می­روند؟ از چه راهی می­روند؟ برای چی آمده­اند؟ برای چی می­روند؟ نمی­فهمند، آنها یک زندگی حیوانی تمام­عیاری دارند و با جانی سیاه هم از این دنیا می­روند.

 منظور این که این دوتا گروه را در این شبها عرض شد که قرآن کریم با هم مقایسه می­کند و حالا شب عاشورا عرض می­کنم که صحرای کربلا هر دو گروه را نشان داد. در مقابل هم صف کشیده بودند، شب عاشورا و روز عاشورا، هم گروهی که فِی­الظُلُمات[[12]](#footnote-12) هم گروهی که نور داشتند حیات داشتند. یک گروهی واقعا آن طرف بودند در ظلمت بودند، ظلمت جهل، غفلت، بی­خبری، بدبختی، ذلت، فرومایگی، پستی، که لکه­شان لکه­ی ننگی شدند بر تاریخ بشریت که واقعاً اگر ضرورت بحث دینی و مذهبی نبود، انسان نفرت می­کرد که حرفی از آن­ها به میان بیاورد و حالی از آنها بیان کند، زندگی­شان را نشان بده، نفرت­آور است، مشمئزکننده است، انسان واقعاً مشمئز میشود از حالاتشان، حرفهایشان، رفتارشان، یک مشت مردمِ پستِ ذلیلی بودند که سر سفره­ی ابن­زیاد و یزید و معاویه نشسته بودندکه در زیارت اربعین یک جملاتی داریم که حال اینها را در آن زیارت می­خوانیم: " قَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مَنْ غَرَّتْهُ الدُّنْيا " [[13]](#footnote-13)[ لِیسْتَنْقِذَ عِبادَکَ مِنَ الْجَهالَةِ وَ حَیرَةِ الضَّلالَةِ وَ قَدْ تَوازَرَ عَلَیهِ مَنْ غَرَّتْهُ الدُّنْیا وَ باعَ حَظَّهُ بِالاَرْذَلِ الاْدْنى .تا برهاند بندگانت را ازگرداب جهالت و نادانى و سرگردانى در وادى گمراهى و چنان شد که همدست شدند بر علیه آن حضرت کسانى که دنیا فریبشان داد.] یک گروهی پشت به پشت هم دادند، با هم جمع شدند حمله کردند به امام سیّدالشُّهدا (علیه­السلام). کیا بودند؟ " مَنْ غَرَّتْهُ الدُّنْيا"[[14]](#footnote-14) دنیا آنها را فریبشان داده بود " وَبَاعَ حَظَّهُ بِالْأَرْذَلِ الْأَدْنى"[[15]](#footnote-15) آن بهره­ی انسانی خودشان را فروختند، ارزان فروختند به یک متاع بسیار زودگذری، برای متاع پستی فروختند بهره­ی عاقبت خودشان را " وَشَرَى آخِرَتَهُ بِالثَّمَنِ الْأَوْكَسِ"[[16]](#footnote-16) [شَرى آخِرَتَهُ بِالثَّمَنِ الاَوْکَسِ وَ تَغَطْرَسَ وَ تَرَدّى فى هَواهُ و فروختند بهره کامل و سعادت خود را به بهاى پست ناچیزى و بداد آخرتش را در مقابل بهایى اندک و بى مقدار و بزرگى کردند و خود را در چاه هوا و هوس سرنگون کردند.] آخرت و حیات ابدی را با ثمن بخسی و بهای بی­ارزشی معامله کردند، " وَتَغَطْرَسَ وَتَرَدَّى فِي هَوَاهُ"[[17]](#footnote-17) فرو رفتند در گرداب نحس هواپرستی " أَسْخَطَكَ وَأَسْخَطَ نَبِيَّكَ"[[18]](#footnote-18)[ و تو و پیامبرت را به خشم آوردند] خدایا اینها تو را به خشم آوردند، رسول تو را به خشم آوردند " أَطَاعَ مِنْ عِبادِكَ أَهْلَ الشِّقاقِ"[[19]](#footnote-19) [وَ اَطاعَ مِنْ عِبادِکَ اَهْلَ الشِّقاقِ وَالنِّفاقِ وَ حَمَلَةَ الاْوْزارِ . و پیروى کردند از میان بندگانت آنانى را که اهل دو دستگى و نفاق بودند و کسانى را که بارهاى سنگین گناه به دوش مى‌کشیدند.] سر به آستان افرادی نهادند که سراسر کفر بودند، نفاق بودند، رذالت و خباثت بودند، " حَمَلَةَ الْأَوْزارِ، الْمُسْتَوْجِبِينَ النَّارَ"[[20]](#footnote-20) [الْمُسْتَوْجِبینَ النّارَ فَجاهَدَهُمْ فیکَ صابِراً مُحْتَسِباً حَتّى سُفِکَ فى طاعَتِکَ دَمُهُ وَاسْتُبیحَ حَریمُهُ. و بدین جهت مستوجب دوزخ گشته بودند آن حضرت که چنان دید با شکیبایى و پاداش جویى با آنها جهاد کرد تا خونش در راه پیروى تو ریخت و حریم مقدسش شکسته شد.] اینها بار سنگین سیئات که مستوجب آتش است بر دوش می­کشیدند، اینها یک دسته بودند آن سمت ایستاده بودند، اما این سمت هم گروهی بودند که در نور، روشن، مایه­ی افتخار عالم انسان.

ای به عشقت اسیر خیل بنی­ آدمند سوختگان غمت با غم دل خرّمند

تاج سر بوالبشر، خاک شهیدان تو کاین شهدا تا ابد فخر بنی آدمند

خاک سر کوی تو زنده کند مرده را [یا ابا عبدالله الحسین] زان که شهیدان تو جمله مسیحا دمند[[21]](#footnote-21)

اینها همان جملاتی است که دیشب از مناجات­العارفین اینجا عرض می­شد، بیانگر حال اینهاست، که اینها چه مردمی بودند "قَد کُشِفَ الغِطاء عَن اًبصارِهِم"[[22]](#footnote-22) [وَشَرائِعَ الْمُصافاةِ يَرِدُونَ، قَدْ كُشِفَ الْغِطاءُ عَنْ أَبْصارِهِمْ، وَانْجَلَتْ ظُلْمَةُ الرَّيْبِ عَنْ عَقَائِدِهِمْ وَضَمَائِرِهِمْ، وَانْتَفَتْ مُخَالَجَةُ الشَّكِّ عَنْ قُلُوبِهِمْ وَسَرَائِرِهِمْ، وَانْشَرَحَتْ بِتَحْقِيقِ الْمَعْرِفَةِ صُدُورُهُمْ، وَعَلَتْ لِسَبْقِ السَّعَادَةِ فِى الزَّهَادَةِ هِمَمُهُمْ، وَعَذُبَ فِى مَعِينِ الْمُعَامَلَةِ شِرْبُهُمْ، وَطَابَ فِى مَجْلِسِ الْأُنْسِ سِرُّهُمْ، وَأَمِنَ فِى مَوْطِنِ الْمَخَافَةِ سِرْبُهُمْ، وَاطْمَأَنَّتْ بِالرُّجُوعِ إِلَى رَبِّ الْأَرْبابِ أَنْفُسُهُمْ. و در کنار نهرهای صفا وارد می‌شوند، درحالی‌که پرده از دیدگانشان برداشته شده و تاریکی دودلی از باورها و ضمایرشان زدوده گشته و خلجان شک از دل‌ها و باطنشان بیرون رفته و سینه‌هایشان با تحقّق معرفت، گشوده شده و همّتشان برای پیشی گرفتن در میدان خوشبختی بر اثر زهد، بلندی گرفته و نوشیدنشان در چشمه زلال کردار، گوارا شده و باطنشان در مجلس انس، پاکیزه گشته و راهشان در جای ترسناک، ایمنی یافته و جانشان با رجوع به رب الارباب، اطمینان یافته.] واقعاً پرده کنار رفته بود از مقابل چشم اینها، خیلی چشم­اندازشان دور و بعید از چشم­انداز ظاهری مردم بود، چیزها می­دیدند،" قَد کُشِفَ الغِطاء عَن اًبصارِهِم"[[23]](#footnote-23) جمال أعلی دیدند که از جمال دنیا گذشتند وگرنه تا انسان جمال أعلی نبیند که نمیگذرد که، از طلا و پول و نقره و اینا که نمی­گذرد. " قَد کُشِفَ الغِطاء عَن اًبصارِهِم...وَقَرَّتْ بِالنَّظَرِ اِلى مَحْبُوبِهِمْ اَعْيُنُهُمْ"[[24]](#footnote-24) [وَتَيَقَّنَتْ بِالْفَوْزِ وَالْفَلَاحِ أَرْواحُهُمْ، وَقَرَّتْ بِالنَّظَرِ إِلَى مَحْبُوبِهِمْ أَعْيُنُهُمْ، وَاسْتَقَرَّ بِإِدْرَاكِ السُّؤْلِ وَنَيْلِ الْمَأْمُولِ قَرارُهُمْ، وَرَبِحَتْ فِى بَيْعِ الدُّنْيا بِالْآخِرَةِ تِجَارَتُهُمْ .و ارواحشان به نیکبختی و رستگاری، یقین یافته و دیدگانشان با نظر به محبوبشان، روشنی گرفته و آرامششان با دریافت خواهش و رسیدن به آرزو، استقرار یافته و تجارتشان در فروش دنیا به آخرت سودبخش بوده.] جمال محبوب دیدند، چشم دلشان روشن شد."وَاطْمَأنَّتْ بِالرُّجُوعِ اِلى رَبِّ الْاَرْبابِ اَنْفُسُهُمْ "[[25]](#footnote-25) یک حالت آرامش نفسانی، طمأنینه­ی نفسانی "یَآ أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ "[[26]](#footnote-26) چنین طمأنینه­ای درشان پیدا شد، چون بازگشت به رَبّ­­شان داشتند "وَرَبِحَتْ في بَيْعِ الدُّنْيا بِالاْخِرَةِ تِجارَتُهُمْ "[[27]](#footnote-27) خوب معامله­ای کردند، "هنیئاً لِاَربابِ النَّعیم نَعِیم"[[28]](#footnote-28) [فطوبی لهم ثمّ طوبی لَهم هنیئا لأرباب النعیم نعیمُهم. پس خوشا به حال آنان، آنگاه باز هم خوشا به حالشان، گوارا باد برای صاحبان نعمت، نعمتهایشان.] خوب بردند، خوب سودی کردند در این دنیا، چون دنیا بازاراست، هر کسی دارد یک کاری می­کند، معامله­ای می­­کند، آنها چه معامله­ی عجیبی کردند، به چه مقامی رسیدند آنها، خُب اینا را این جملات نشان میدهد و عجیب بودند اینها، نه اینکه حالا فریب خورده بودند خیال می­کردند امام حسین به حکومت می­رسد و ریاستی و اینا هم دور و بَر امام حسین، بعد می­رسند به یک مقاماتی... اینطور نبود؛ برای اینکه امام حسین (علیه­السلام) از اول اخطار کرد به اینها، از همان اولی که از مکه بیرون می­آمدند، همان وقت برنامه­ی کار را نشان داد، که من کجا می­روم، به کجا کارم منتهی می­شود همان روز اعلام کرد. روز هفتم ذی­حجه در مکه آن خطبه را خوند: "خُطَّ الْمَوْتُ عَلى وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقَلادَةِ عَلى جیدِ الْفَتاةِ "[[29]](#footnote-29) [اَلْحَمْدُلِلّهِ ما شاءَ اللّهُ، وَ لا قُوَّةَ إِلاّ بِاللّهِ، وَ صَلَّى اللّهُ عَلى رَسُولِهِ، خُطَّ الْمَوْتُ عَلى وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقَلادَةِ عَلى جیدِ الْفَتاةِ، وَ ما أَوْلَهَنی إِلى أَسْلافی اِشْتِیاقُ یَعْقُوبَ إِلى یُوسُفَ، وَ خُیِّرَلِی مَصْرَعٌ اَنَا لاقیهِ. حمد و سپاس از آنِ خداست، آنچه او بخواهد همان شود، و هیچ توان و قوّتى جز به کمک او نیست، و درود خداوند بر فرستاده اش حضرت محمّد(صلى الله علیه وآله). آگاه باشید! قلاّده مرگ بر گردن آدمیزاد، همانند گردنبندى است بر گردن دختران جوان مرگ همیشه همراه آدمى است . اشتیاق من به دیدار گذشتگانم پدر و مادرم و جدّ و برادرم همانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف است! براى من شهادتگاهى برگزیده شده.

 همان روز سخن از مرگ بود، روز اول حرکته، سخن از مرگ بود و من می­روم اشتیاق پیدا کرد­ه­ام به دیدار جدّم، پدرم، مادرم، برادرم. آن­گونه­ای که یعقوب به یوسف اشتیاق داشت "خُیِّرَلِی مَصْرَعٌ اَنَا لاقیهِ "[[30]](#footnote-30) من یک قتلگاهی دارم، میخواهم به لقاء و رسیدن به آن قتلگاه بروم. بعدم که فرمود که چی می­شود آینده­ی کار من، می­بینم که گرگان درّنده­ی کربلا به من حمله کرده­اند، قطعه قطعه­ام می­کنند، آن روز فرمود که این است مطلب حالا هر کدام از شماها که "إنْ کانَ باذِلا فینا مُهْجَتَهُ، وَ مُوَطِّناً عَلى لِقاءِ اللّهِ نَفْسَهُ فَلْیَرْحَلْ مَعَنا فَاِنَّنِی راحِلٌ مُصْبِحاً اِنْ شاءَ اللّهُ "[[31]](#footnote-31) [کَأَنِّی بِاَوْصالی تَقْطَعُها عَسْلانُ الْفَلَواتِ بَیْنَ النَّواویسِ وَ کَرْبَلاءَ فَیَمْلاَنَّ مِنِّی اَکْراشاً جَوْفاً وَ اَجْرِبَةً سَغْباً، لا مَحیصَ عَنْ یَوْم خُطَّ بِالْقَلَمِ، رِضَى اللّهِ رِضانا اَهْلَ الْبَیْتِ، نَصْبِرُ عَلى بَلائِهِ وَ یُوَفّینا اَجْرَ الصّابِرینَ. لَنْ تَشُذَّ عَنْ رَسُولِ اللّهِ(صلى الله علیه وآله) لَحْمَتُهُ، وَ هِىَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فى حَظیرَةِ الْقُدْسِ، تَقَرُّ بِهِمْ عَیْنُهُ وَ یُنْجَزُ بِهِمْ وَعْدُهُ. مَنْ کانَ باذِلا فینا مُهْجَتَهُ، وَ مُوَطِّناً عَلى لِقاءِ اللّهِ نَفْسَهُ فَلْیَرْحَلْ مَعَنا فَاِنَّنِی راحِلٌ مُصْبِحاً اِنْ شاءَ اللّهُ تَعالى. براى من شهادتگاهى برگزیده شده که به یقین به آن خواهم رسید و گویا مى بینم گرگان درنده بیابان ـ بین نواویس و کربلا ـ بند بند تنم را پاره پاره کرده و گویى از من شکم هاى تهى و مشک هاى خالى خود را پر مى کنند. از آن روز که روز عاشورا قلم تقدیر الهى بر آن رقم خورده است، گریزى نیست! خشنودى خداوند خشنودى ما اهل بیت است. آنچه را که خداوند بدان خشنود است ما اهل بیت نیز به همان خشنودیم. ما در برابر بلا و آزمایش الهى شکیباییم و او پاداش عظیم صابران را به ما خواهد داد. هرگز پاره تن رسول خدا از وى جدا نمى شود و در حظیرة القدس درجات عالى بهشت به او ملحق خواهد شد، و چشمان رسول خدا(صلى الله علیه وآله) به ذرّیه اش روشن مى شود و وعده اش توسّط آنان وفا خواهد شد. هر کس آماده است خون خود را در راه ما نثار کند و خود را آماده لقاى خداوند سازد، با ما رهسپار شود، چرا که من به خواست خداوند فردا صبح حرکت خواهم کرد.] حالا هر کسی حاضراست که خون دل در راه من بریزه با من بیاد. فردا میخواهم بروم از مکه میخواهم بروم و هر که میخواهد خون دل بریزه با من، و خودش را برای دیدار خدا آماده کرده بیاد، دیگر از این روشن­تر که نمیشود که. فرمودکه چه خبراست کجا می­خواهم برم. خُب یک عده­ای آمدند، حالا یک عده­ای هم پیش خود فکر می­کردند که باز ممکن است که حالا برسند و آمدند اما بین راه هِی برمی­گشتند، هِی بین راه هم تلویحاً تصریحاً امام می­فرمود به کجا می­رویم، چطور میشود، تا خبر از کوفه رسید و مسلم را کشته­اند. خُب دیگر مُسلَّم شد دیگر کم کم دیگر. قدرت دست پسر زیاد افتاده، فرزدق بین راه ملاقات کرد آقا شمشیر مردم کوفه برای شما آماده شده، دلهاشان با شماست ولی شمشیرشان هم برای بدن شما آمده­ست. اینا همه مسلّم بود دیگر. تا وقتی رسیدند با حرّ ملاقات شد و متوقف شدند تا بالاخره رسید به شب عاشورا. در تمام این منازل و مراحل همه اخبار از مطلب بود. تا شب عاشورا آخرین بار دوباره جمع کردند، آن باقیمانده­ها را که دورشان بودند فرمودند که فردا کسی زنده نمی­ماند و امشب هم الان شب تاریکه و اینا که دور من جمع شدند فقط با من کار دارند، با شما کار ندارند، شما اگر بخواید بروید راه میدن و شما در محاصره­ی آنها نیستید، راه میدن به شما، حالا هر کسی حاضراست برود و لذا خطبه­ای خواندند و امام سجاد(علیه­السلام) نقل می­کنند که شب عاشورا من حالم خوب نبود، شدیداً تب­دار بودم بعد فهمیدم پدرم در خیمه دارد با اصحابش صحبت می­کند من خودمو کشیدم به سمت آن خیمه، با ناراحتی که بشنوم صحبتشان را دیدم اینطور با آقا صحبت می­کند. که خلاصه "أَلاَ وَ إِنِّني قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ "[[32]](#footnote-32) [يَا بَنِي عَقِيلٍ: حَسْبُكُمْ مِنَ اَلْقَتْلِ بِمُسْلِمٍ، اِذْهَبُوا، قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ! اى فرزندان عقيل! كشته شدن مسلم برايتان كافيست، شما ديگر نمانيد برويد، من به شما اجازه داده‌ام!.] من به شما اجازه دادم بروید، "فِي حِلٍّ "[[33]](#footnote-33) شما دیگر آزادید، "لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ "[[34]](#footnote-34) [دست های خود را بلند نموده و عرضه داشت] نه از طرف من هیچ مانعی نیست "هَذَا اَللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ "[[35]](#footnote-35) [أَلَا وَإنِّی قَدْ أَذِنْتُ لَکمْ، فَانْطَلِقُوا جَمِیعًا فِی حِلٍّ؛ لَیسَ عَلَیکمْ مِنِّی ذِمَامٌ. هَذَا اللَیلُ قَدْ غَشِیکمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا. آگاه باشید که من در رفتن به شما اذن و اجازه دادم؛ پس همگی بروید که عقد بیعت را از شما بگسستم و نسبت به خود، بر شما عهده و ذِمامی ندارم.اینک شب در رسیده است و پوشش آن شما را در بر گرفته است؛ آن را چون شتر راهواری بگیرید و متفرّق شوید!]

 شب چون تاریکی همه جا را گرفته است، برخیزید، حرکت کنید، از این میدان بلا خودتان را نجات بدید و شما را راه میدن می­روید بعدم اگه خواستید از اهل بیت من کسی را هم دستشان را بگیرید از این مردها و جوان­ها ببرید در شهرهایتان متفرق بشوید "تَفَرَّقُوا فِي سَوادِکُم و مَدائِنِکُم"[[36]](#footnote-36) [تفرقوا في سوادکم و مدائنکم، فإن القوم إنما يطلبونني و لو أصابوني لذهلوا عن طلب غيري. هر يک از شما دست يکي از افراد خانواده مرا بگيرد و به سوي آبادي و شهر خويش حرکت کند و جان خود را از مرگ نجات بخشد؛ زيرا اين مردم فقط در تعقيب من هستند و اگر بر من دست يابند با ديگران کاري نخواهند داشت] در شهرها بروید پراکنده بشوید تا خداوند فرجی برای شما برساند "إنَّ القَوم إنَّما يَطلُبُوني"[[37]](#footnote-37) فقط با من کار دارند، من ا اینجا نمی­توانم بیرون بروم با شما کار ندارن. خُب اینو فرمودند و بعدم سر به پایین انداختن که کسی خجالتم نکشد بگه به چشم آقام نگاه کنم و بروم، ولی همه یکدل و یک­زبان گفتن "وَ اَللَّهِ لاَ یَکونُ هذا اَبَداً "[[38]](#footnote-38) بخدا قسم ممکن نیست چنین کاری. کجا برویم؟ سخنانی گفتن خیلی پرشور، پیش از همه ابوالفضل (علیه­السلام) سخنانی گفت و بعد دیگران گفتند. خیلی هیجان­انگیزه سخنان آنها حتی مسلم­بن­عوسجه از میانشان برخاست و گفت: که بخدا قسم یا بن رسول الله اگر مرا بکشند و دوباره زنده­ام کنند دوباره بکشند مرا باز هم زنده­ام کنند، بدنم را بسوزانند، خاکسترم بر باد بدهند، هفتاد بار چنین معامله با من بشود، من از شما جدا نمی­شوم و حال که یک کشتن بیشتر نیست دنبالش هم سعادت ابدی است، زبان حال همه­شان این بود که آقا

به عرش گر برسانم سریر فضل مملوک این جنابم و محتاج این درم

گر بر کَنَم دل از تو و بردارم از تو مهر آن مهر بر که افکنم آن دل کجا بَرَم[[39]](#footnote-39)

فرمود دوباره تکرار کرد مطلب را، "إِنَّکُمْ تُقْتَلُونَ غَدَاً کلُّکم لا یَفْلِتُ مِنْکُمْ رَجُلٌ "[[40]](#footnote-40) [به اعتقاد من همین فردا، دشمن جنگ خود را با ما آغاز خواهد نمود و حالا شما آزاد هستید و من بیعت خود را از شما برداشتم و به همه شما اجازه می دهم که از این سیاهی شب استفاده کرده و هر یک از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیرد و به سوی آبادی و شهر خویش حرکت کند و جان خود را از مرگ نجات بخشد؛ زیرا این مردم فقط در تعقیب من هستند و اگر بر من دست یابند با دیگران کاری نخواهند داشت، خدا به همه شما جزای خیر و پاداش نیک عنایت کند]

مطمئن باشید اگر بمونید کشته میشید، یک نفر هم باقی نخواهد ماند، همه کشته میشید "إتَّخِذُ اللَّیلَ جَمَلاً "[[41]](#footnote-41) از تاریکی استفاده کنید بروید، باز هم گفتند "اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذی شَرَّفَنا بِالْقَتْلِ مَعَکُم"[[42]](#footnote-42) خدا را شاکریم که شرافت کشته شدن با شما را به ما عنایت فرموده، چه کرامتی از این بالاتر؟ چه شرفی از این عالی­تر؟ به هر حال اینجا بود که امام حسین (علیه­السلام) مدال افتخار افضلیت را به سینه­ی اینها چسباند. اینجا فرمود که: " أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَى وَ لَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي وَ لَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبَرَّ وَ لَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرا"[[43]](#footnote-43) دعا کرد درباره­شان، فرمود که من سراغ ندارم، در عالم سراغ ندارم اصحابی از اصحاب من باوفاتر، بهتر، خویشاوندانی از خویشاوندان من مهربان­تر، بامحبت­تر، این خیلی مطلبه. یعنی از اول آدم ابوالبشر (علیه­السلام)، انبیاء آمده­اند، داشتند دیگر اصحابی داشتند یاورانی داشتند. پدرم بوده، پیغمبر اکرم بوده، برادرم بوده، اینا اصحاب داشتن، یاوران داشتن. بعد از من هم خُب میان باز هم تا ولیعصر (ارواحنا فداه) بیاد. او هم اصحابی دارد. معلوم می­شود که اصحاب امام حسین از همه­ی اینها بالاترن، هیچ پیغمبری، هیچ امامی، از اول آدم تا خاتم، تا برسد به حضرت ولیعصر (ارواحنا فداه) هیچ اصحابی به قدر اصحاب امام حسین باوفاتر نبوده­اند. این چه حالت عظیمی ست که درباره آنها داده امام حسین. این مقام عظیمی دارن که امام عصر (ارواحنا فداه) در مقابل قبرشان می­ایسته میگه:

" اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا اَنْصارَ دينِ اللهِ بأَبِی أَنْتُمْ وَ أُمِّی طِبْتُمْ وَ طَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِی فِيهَا دُفِنْتُمْ"[[44]](#footnote-44) [سلام بر شما اى یاران ابا عبد اللّه پدر و مادرم فداى شما،پاکیزه شدید، و پاکیزه شد زمینى که شما در آن دفن شدید] خیلی مطلبه که امام عصر مقابل قبرشان بایسته بگه " بأَبِی أَنْتُمْ وَ أُمِّی طِبْتُمْ وَ طَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِی فِيهَا دُفِنْتُمْ "[[45]](#footnote-45) مقامی­ست که ما از تصورش هم عاجزیم دیگر و امام حسین میدانست که اینها نخواهند رفت ولی منظور امام حسین این بود که به دنیا بفهماند ببینید تربیت دینی چه می­کند با بشر. تا کجا قوت روحی به او می­دهد. چه نوری در قلبش می­تابد، که چه جمالی می­بیند که به آغوش مرگ رفتن را با استقبال می­پذیرد. خودش را در دامن مرگ می­افکند. اینجا می­خواست بفهماند به دنیا که آنها که همراه من هستن کوچکترین خللی درآن نیست. فریفتگی نداشته­اند باکمال روشنی آمده­اند. همان " جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ"[[46]](#footnote-46) با روشنایی آمده­اند، هیچ ابهامی در زندگیشان نیست.

حالا این یک مقداری عرض کردم به تناسب امشب، حالا عرض می­کنم که ما هم یک وظیفه­ای داریم از طرفی می­بینیم که امام حسین (علیه­السلام) اینطور شب عاشورا فرموده: "اللّهُمَّ إِنّی أَحمَدُک أَکرَمتَنا بِالنُّبُوَّة و عَلَّمتَنا القُرآن‏ وَ فَقَّهتَنا فِی‌الدِّین وَ جَعَلتَ أَسماعاً وَ أَبصاراً و أفئِدَةً"[[47]](#footnote-47) [اللَّهُمَّ إِنِّی أَحْمَدُکَ عَلَى أَنْ أَکْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ وَ عَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ‏ وَ فَقَّهْتَنَا فِی الدِّینِ وَ جَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعاً وَ أَبْصَاراً وَ أَفْئِدَةً فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاکِرِین. ستایش خدایی را که ما را به نعمت نبوت گرامى داشت و کتاب خود را به ما آموخت و آئین دین را به ما یاد داد و ما را بینا و شنوا و از شکرگزاران قرار داد؛ اما بعد من یارانى بهتر و باوفاتر از اصحاب خود سراغ ندارم و خویشاوندانى نیکوکارتر و به حقیقت نزدیک‌تر از خویشاوندان خود نمى‌‏شناسم؛ خدا شما را از من پاداش نیک دهد]

 خدا تو را من شکر می­کنم که کرامت نبوت در خاندان ما قرار دادی، ما را با قرآن تعلیم قرآن کردی، فقه در دین به ما عنایت کردی و چشم و گوشمان را باز کردی. آنجا این جمله است. از آن طرف اصحابش هم که دارن گفتن که " اَلْحَمْدُلِلّهِ شَرَّفَنا بِالْقَتْلِ مَعَکُ"[[48]](#footnote-48) [الحمدلله الذی أکرمنا بنصرتک و شرفنا بالقتل معک أولا ترضی ان نکون معک فی درجتک یا ابن بنت رسول الله. خدا را شکر که ما را به یاری تو عزت بخشید و ما را به واسطه­ی شهادت همراه شما شرف بخشید؛ ای پسر دختر رسول خدا(ص) آیا راضی نمی شوید که ما نیز با شما در یک درجه از بهشت باشیم.] هیچ شرفی و کرامتی بالاتر از این نیست که با تو کشته شویم. این مال آنها. خُب ما هم که در زیارت عاشورا هِی مرتب می­خوانیم دیگر. می­گوییم:"أَسئَلُکَ أللّهُمَّ بِمَعرِفَتِک"[[49]](#footnote-49) [فَاسْأَلُ اللهَ الَّذِی اکْرَمَنی بِمَعْرِفَتِکُمْ وَ مَعْرِفَهِ اوْلیاءِکُمْ وَ رَزَقَنِی الْبَراءَهَ مِنْ اعْداءِکُمْ. از خدایی تقاضامندم که مرا گرامی داشته به سبب معرفت شما و معرفت دوستان شما و به من برائت و بیزاری جستن از دشمنان شما را روزی کرده است] خدا را شکر می­کنیم به معرفت شما، به ما معرفت داده، معرفت شما را داده، معرفت اولیاء شما را داده "وَ رَزَقَنِی الْبَرآئَةِ مِنْ اَعْداَّئِکُمْ "[[50]](#footnote-50) و برائت از دشمنان شما را هم رزق من قرار داده. و چه میگوییم در این جملات، که میگوییم خدایا ما شاکریم که معرفت امام حسین به ما دادی، که بشناسیم او را، ولیّ او را بشناسیم، ولیّ او همه دوستان او هستند. هر کسی به نحوی که درآستان اقدس او کار می­کند، دوست اوست دیگر. آن کسی که سفره میدهد، آن کسی که چای میدهد، آن کسی که خدمت میکند، کفش جفت میکند، هر کسی به هر نحوی که در این آستان اقدس کار می­کند ولیّ اوست دوست اوست دیگر. مایی که می­گوییم که بله معرفت داریم به شما و اولیاء شما و هم برائت از دشمنان شما روزی ما شده. همان­گونه که آب و نان می­خورم که زنده بمانم، شادابی و نشاط بگیرم، برائت از دشمن شما هم رزق من است. حالا برائت چی هست؟ برائت همان که میگوییم لعنت می­کنیم،آن که مطلب مهمی نیست، روزی هزار بار میگوییم لعنت بر یزید، این که کار ما رااصلاح نمیکند که، آن برائتی که ما داریم رزق ما شده است و واقعا ما را شادابی میده، آن برائت اخلاقی و فکری ست و عملی از آنها. که واقعا دوری جسته باشیم. عقایدی که آنها دارن، اخلاقی که آنها دارن، اعمالی که آنها دارن دیگر. اگه این بود برائت است، وگرنه صرف اینکه داد بزنیم لعنت بر یزید، لعنت بر معاویه، لعنت بر آن یکی ها، این چه دردی از ما درمان میکند؟ بسیار خُب زبان ما درسته اظهار می­کند نفرت را، این درست، آخه این که اصلاح نمی­کند که، این رزق است؟ این چه رزقی است؟ رزقی که به آدم حیات میدهد چون رزق این است دیگر. آن که به آدم حیات میده، شادابی و نشاط میدهد، آن کدامه؟ همین خود لعنت اظهار لعنت؟ این که مطلبی نیست. برائت واقعی برائت فکری، برائت اخلاقی است، اخلاقاً ما دور باشیم ازآن. یعنی اخلاق ما فاصله بگیرد از آنها. اخلاق آنها در ما نباشد. حبّ­شان چی بود؟ حبّ دنیا. حبّ دنیا اصلاً اساس مطلبشان بود دیگر. حبّ ریاست، حبّ مقام، حبّ پول، شهوت، غضب در نهایت طغیان، حرص، بخل، خُب اینا بود دیگر، اینها بود کشید آنها را برد دیگر. به خاطر همین هم آمدند در کربلا کشتن امام حسین را، برای این که به جایزه­ی یزید برسیم دیگر. حبّ دنیا بود، حبّ دنیا ریشه­ی همه­ی مفاسد بود. اگر که ما توانستیم بگوییم که حبّ دنیا در دل ما نیست، حسد نیست، بخل نیست واقعاً، شهوت در حد طغیان نیست، غصب در حد طغیان نیست، اگر نیست بسیار خُب، برائته. اما اگر هست چه برائتی است؟ این رزقی نیست، در" بَرآئَةِ مِنْ اَعْداَّئِکُمْ"[[51]](#footnote-51) واقعاً مطلب این است. برائت فکری، برائت اخلاقی، برائت عملی باید داشته باشد دیگر. آخه دل و جانی که با خلوص نیت، بیاد در این مجالس امام حسین، با خلوص نیت بیاد و با شنیدن فضائل و مناقب آن حضرت خوشحال بشود، با ذکر مصائبش متأثر بشود، چشمش اشک­آلود بشود، خود این ارتباط روحی با امام حسین میشود. اصلاً معناش همین است. بیاد دراین مجالس، از ذکر فضائل خوشحال بشود، از ذکر مصائب غمگین بشود، تأثر قلبی پیدا کند و اشک چشمی، ارتباط روحی با حسین (علیه­السلام) دارد، ارتباط روحی. آن وقت حسین یعنی چه؟ میگوییم یعنی ولّی خدا، یعنی محبوب عزیز خدا، یعنی "بابُ الله المُعطی مِنه" آن دری که هر کی سر بر آن در بگذارد مورد لطف خدا قرار می­گیرد.

حسین (علیه­السلام) یعنی دریای طهارت، دریای قداست، دریای حرّیت، شهامت، خُب کسی زیر این پرچم آمد با این دریا مرتبط میشود. اینطور است دیگر. خُب کسی که با این دریا مرتبط شود چه میشود؟ خُب پاک میشود. در دریای طهارت رفتی پاک میشود دیگر، شکی درش نیست. منقلب میشود، غرق در نور و سرور میشود. این لامپ­ها اگر به کانون برق متصل نباشد خاموش است، پنکه­ها حرکت نمی­کند، رادیو لاله زبان ندارد چون مرتبط نیست. همینکه سیم برق متصل شد، هم لامپها روشن میشود، هم پنکه­ها حرکت میکند، هم رادیو زبان باز می­کند و از مشرق و مغرب خبر میدهد، کانون برق حسینی (علیه­السلام) این طر است. اگر واقعا کسی سیم جانش را جداً متصل کند به کانون برق حسین(علیه­السلام)، نوری و سروری در جانش پیدا می­شود، نسیم جان­پرور بر فضای فکرش می­وزد و طوطی قلبش به سخن درمی­آید از حقایق و لطائف نهان باخبرش می­سازد. حقاً و انصافاً ملتی که حسینی باشد یعنی جداً ارتباط با امام حسین، با دریای تقوا، طهارت پیدا کند، آیا دیگر ممکن است در این ملت هرزگی باشد؟ آلودگی باشد؟ بعد کثافت باشد؟ انواع و اقسام آلودگی­ها، ذلیل باشد، تو سری خور ... ابداً، این طور نیست. مگر اینکه ارتباطش کامل نباشئ، یا لامپ عقلش سوخته، دیگر از قابلیت گرفتن برق افتاده دیگر اینطور میشود دیگر. در این که مردم ما عشق واقعی به امام حسین دارن شکی نیست، هیچ قابل تردید نیست. یعنی واقعا مردم ما عشق حقیقی و علاقه­ی واقعی به امام حسین(علیه­السلام) دارند. شعارشان همین است دیگر. این همه خرجها می­کنن این همه رنج­ها متحمل می­شوند، در ایام عاشورا چقدر فکرها صرف می­شود، چقدر عقل­ها صرف میشود، زبان­ها به کار می­افته، فکرها، حافظه­ها، جسم­ها، روح­ها، پول­ها خرج میشود این سنگین است عزاداری امام حسین(علیه­السلام) دیگر، خُب این نشان این است که علاقه­مندند بهش، شکی درش نیست. این اشک و آه و ناله و افغان این ناشی از محبت است دیگر، علاقه­مندی است، اینکه درش شکی نیست، حالا گرچه بعضی نمی­خوان بفهمن این مطلب را، نمیخواهد باور کنن، بد داوری می­کنن گاهی، می­گویند که نه چون مردم شنیده­اند که گریه بر امام حسین(علیه­السلام) به بهشت می­برد انسان را بخاطر این است گریه می­کند، خُب می­خوان به بهشت بروند. چون شنیده­اند که گریه بر امام حسین آدمو به بهشت میبرد به این جهت گریه می­کنن، وآن اینکه بی مطلبه این حرف. مگه پول و کاخ و بستان هم آدمو به گریه میاورد؟ به آدم وعده بدهند پول میدهیم، بستان میدهیم آدم گریه میکند؟ مگه اصلاً میشود همچین چیزی؟ به قول مرحوم آقای مطهری رضوان­الله­تعالی علیه ایشان می­فرمودن که اگر شما مردم را جمع کنید بعد بگید که به شما نفری هزار تومن[حالا ایشان آن وقت میگفت هزار تومن، حالا فعلاً هزار تومن خیلی پول زیادی نیست] مثلاً جمع کنیم بگوییم نفری صدهزار تومن ما به شما میدهیم، فقط پنج دقیقه برای شاه طهماسب گریه کنید مثلاً، پنج دقیقه، نفری صد هزار تومن میدهیم میشود گریه کنن؟ اصلاً گریه­شان میاد؟ این ممکن نیست. مگر اینکه با آب دهانشان تر کنن چشم خودشان را که پول بگیرن و إلّا گریه نمیاد، با پول که گریه کسی اشکش جاری نمیشود که با وعده پول. این حرف درست نیست، می­بینی مردی فرزند جوانش دو سال قبل مُرده، همان روز مرگش هم شیون به راه انداخته، غوغا کرده خیلی، ولی حالا دو سال گذشته، حالا کسی بیاد از جمال و کمال او بحث کند، پسرشو بگه هیچ گریه نمی­کند، نه متأثر میشود نه گریه می­کند، دو سال بیشتر نگذشته از مرگ او دیگر. روز مرگشم خیلی غوغا کرده، خیلی شیون راه انداخته، ولی حالا دو سال گذشته دیگر هر چی هم بگی میگه خدا رحمتش کند دیگر بیش از این که نیست دیگر اما 1400 سال است این عزیز شما، محبوب شما از دنیا رفته الآن یکی نیست بگوید " صَلَّى اللَّهُ عَلَیْکَ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الحُسَین"[[52]](#footnote-52) [درود خدا بر تو ای اباعبدالله] این تا اسم حسین به گوش­ها می­خورد، دل­ها تکان میخورد، قلب­ها میلرزد، چشم­ها اشک­آلود می­شود، این نشان محبت است دیگر، نشان محبت و علاقه است، معلوم می­شود که نه این مردم صمیمانه نسبت به امام حسین عشق می­ورزند، عاشقانه براش اشک می­ریزند و یک رابطه­ی بسیار خفی میان این قلب­ها با امامشان برقرار است، " إنَّ لِلْحُسَيْنِ مَحَبَّةً مَكْنُونَةً في قُلُوبِ الْمُؤْمِنينِ"[[53]](#footnote-53) [در کانون دلهای مؤمنین، محبتی نهفته و ویژه نسبت به حسین وجود دارد]

این قابل شک نیست که مردم ما عاشق امام حسین­اند. این درش شکی نیست، ولی حرف اینجاست که میگوییم این ارتباطی که ما پیدا می­کنیم با دریای طهارت و قداست و عزت، پس چرا زندگی ما را غرق در نور نمی­کند؟ که گفتیم وقتی مرتبط شد میشود دیگر. آدم ارتباط پیدا کرد با کانون برق، خُب روشن میشود مثل لامپ دیگر روشن میشود، متصل به دریای طهارت شد، تطهیر میشود، طهارت حتما دنبالش میاد. چرا؟ ما که اینقدر عاشق امام حسین هستیم، ارتباط هم داریم، لا شک فیه، مسلّم هست، پس چرا این ارتباط آن نوری و سروری و آن عزتی در زندگیمان داشته باشیم به ما نمیده، چطوراست؟ میگوییم سرّش این است که ما با دست خودمون نتیجه­ی آن ارتباط را خنثی می­کنیم و از اثر می­اندازیم، خودمون این کار را می­کنیم. از یک طرف از یک راه با امام حسین مرتبط میشویم نور می­گیریم، از ده راه و صد راه هم با شیطان مرتبط میشویم ظلمت و قساوت می­گیریم. اینا هست در زندگی ما دیگر. ما در زندگی اینطور نیست؟ یعنی کاری نمیکنیم که با شیطان مرتبط بشویم؟ دنبال هوای نفس و شیطان برویم؟ میشود دیگر. خنثی می­کند. از این راه با او مرتبطیم نور می­گیریم، از آن طرف با شیطان ظلمت می­گیریم. یک ساعت می‌اییم در مجلس امام حسین نمینشینیم، خب توجه می­کنیم قلبمان روشن میشود بعد میرویم ده ساعت پونزده ساعت در مجالس ضد امام حسینی مینشینیم. حرف­هایی به گوش ما میرسه، صداها به گوش ما می­رسه، چیزها به چشم ما می­رسه، خب خنثی می­کند، همانی که داشتیم خنثی میکند دیگر، بی اثر میکند، آنچه که رشته بودیم همه را پنبه می­کنیم. به بیان جامع­تر اصلاً مسأله ارتباط و تصدیق و اتصال به امام حسین (علیه­السلام) چند مرحله دارد، مرحله­ی تلفظ دارد، مرحله­ی کتاب و نوشتن دارد، مرحله­ی تصور دارد و تَفَهُّم و فهمیدن، مرحله­ی تصدیق دارد و قبول کردن و پذیرفتن. اینجا 4 مرحله را داریم اینها را مسلّم داریم اینها را. ما در مرحله­ی لفظ با امام حسین مرتبطیم، میگوییم : "السَّلامُ عَلَیْکَ یا اَباعَبْدِاللَّهِ- بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی یا اَباعَبْدِاللَّهِ"[[54]](#footnote-54) [سلام بر تو ای اباعبدالله حسین،پدر و مادرم به فدایت ای اباعبدالله] این لفظ است دیگر در واقع ما به لفظ مرتبطیم، در نوشتن هم مرتبط هستیم همین که را پرده­ها می­نویسیم "السَّلامُ عَلَیْکَ یا اَباعَبْدِاللَّهِ الحُسَین"[[55]](#footnote-55) [سلام بر تو ای اباعبدالله حسین] دیگر این همه پرده­ها داریم، نوشتن داریم کتاب­ها می­نویسیم نوشته­ها داریم دیگر، در مقام تصور هم مرتبط هستیم یعنی فهمیدیم مطلب را. فهمیده­ایم امام حسین (علیه­السلام) عزیز خداست، محبوب در پیش خداست، او شفیع عندالله است، امام مفترض الطاعه، تصدیق هم کرده­ایم. هم فهمیده­ایم هم تصدیق هم کرده­ایم دیگر، کسی منکرش نیست، همه معتقدیم امام حسین، امام معصوم وحجت معصوم الهیست، حق محض است و مفترض­الطاعه، اینا مسلّم است دیگر. همه­ی 4 مرحله تمامه. مرحله­ی تلفظ و کتابت و تصور و تصدیق درسته، یک مرحله باقی مانده، پنجمین، آن مرحله­ی ملکه شدن. حال ثابت شدن اینها که گفتیم در جان آدم، طوری که ملکه بشود که این ارتباط با حسین ما را به سمت خوبی­ها بکشاند و از بدی­ها باز بدارد. اینطور بشود.آن نحوه­ی گرسنگی در حالی هست که ما را بی اختیار به سمت نان می­کشاند، گرسنگی، ما گرسنگی داریم دیگر، تشنگی ما را بی اختیار به سمت آب می­کشاند، ترس از عقرب و افعی ما را بی­اختیار از آنها می­گریزاند، این است، تا ببینیم فرار می­کنیم دیگر، این حالیست در ما، جذب به سوی آب و نان، ترس از عقرب و افعی فرار کردن، اگر توانستیم نسبت به فضائل اخلاقی و رذائل اینطور باشیم به فضائل کشیده شویم اصلاً، مثل همان گرسنگی، جذب کند ما را فضیلت­ها و از رذیلت­ها بگریزیم، فرار کنیم، اگه اینطور بودیم ارتباط ما با امام حسین در حد أعلی واقع میشود و نتیجه مثبت هم می­گیریم. طوری باشیم که در همه­ی مراحل زندگی در خانه، در بازار، مدرسه، اداره، بیمارستان­ها، کارگاه­ها، فروشگاه در همه جا اینطور باشیم که جذبه­ای داشته باشیم به کارهای خوب، به عفت، به صداقت، به امانت، کشش داشته باشم ما را بکشد و اگر احیاناً یک حرف ناجوری یا عمل بدی از ما صادر شد، واقعا متأثر باشیم، غمگین باشیم و بکوشیم که جبرانش کنیم، آن طوری که اگر صد هزار تومن از ما ببرند غمگین میشویم، میکوشیم که جاشو پر کنیم، اینطور. اگر احساس کردیم که دروغ در زندگی پیدا شده، خیانت پیدا شده، به جای امانت به جای صدق، اگر فهمیدیم این شده واقعاً غمگین بشویم. آن طوری که دزد بیاید خانه­ی ما را ببرد چطور غمگین میشویم؟ اگه دیدیم که به جای صدق در گفتار، امانت در رفتار، دروغ پیدا شده در حال من و خیانت پیدا شده ملکه شده در جان من، اگر فهمیدم واقعاً غمگین بشوم. بفهمم و معتقد بشوم که مقامی از مقامات عالیه­ی روح را از دست داده­ام. از طبقه­ی أعلی انسانیت به طبقه­ی سفلی حیوانیت سقوط کرده­ام. اگر دیدم اینطور هستیم، به فضائل جذبه داریم و از رذائل گریز داریم بفهمیم که ملکه شده این ارتباط با امام حسین ملکه شده. تنها لفظ نیست، تنها نوشتن نیست، تنها فهمیدن نیست، تنها پذیرفتن هم نیست، گذشته از همه­ی اینها ملکه شده در جان من نشسته، نوری شده همانی که آیه فرمود: " أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا"[[56]](#footnote-56) طوری شده که مشعلی شده در جان من، روشن شده واقعاً. قلب روشن شده، جان منور شده؛ در روشنایی قلب مومن و مرتبط به امام حسین دروغ راه ندارد، خیانت راه ندارد، بی عفتی راه ندارد، ظلم و ستم و اجحاف وتضییع حق مردم راه ندارد، اینکه می­بینید در روح و جان ما راه دارد معلوم میشود که ملکه نشده و نقص ما هم در همینجاست دیگر و تولّی و تبرّی هم که در زیارت عاشورا می­خوانیم همین است، که میگوییم که "اَسْئَلُ اللَّهَ الَّذی رَزَقَنِی بِمَعْرِفَتِکُمْ وَ رَزَقَنِی بِالبَرَائَهِ مِن أعدائِکُم"[[57]](#footnote-57) [و درخواست کنم از خدائی که مرا گرامی داشت بوسیله معرفت شما و معرفت دوستانتان و روزیم کند بیزاری جستن از دشمنانتان را] رزق برائت این است، اگر به اینجا رسید برائت رزق است یعنی به من داده شده است در جان من نشسته دیگر، واقعاً برائت دارم، واقعا به شما معرفت دارم، خوب شناخته­ام شما را و خوب چسبیده­ام به شما و خوب می­گریزم از دشمنان شما، اگه این بود برائت واقعی داریم و تولّی واقعی هم داریم، تبرّی و تولّی، که میگوییم تبرّا و تولّا. واقعش این است دیگر. نقص در همینجاهاست که می­بینیم که پیدا نشده، اگر خودشان عنایت کنن که تا زنده­ایم نمرده­ایم این دگرگونی در جان ما ایجاد کنند دیگر میتوانند. در حرّ ایجاد کردن. آن آدمی که هیچ آدم باور نمی­کرد این سعادتمند بشود، اول کسی که پیاده کرد امام حسین را همان بود دیگر، بعدم باور نمی­کرد حرّ، دگرگونش کرد، اگر صادقانه ما هم تصمیم بگیریم تائب باشیم، نادم باشیم از کارها، تضرع کنیم درباره امام حسین (علیه­السلام) اجابت می­کنند.

دیشب هم عرض شد که از جمله­ی برنامه­های اصیل امام حسین در نهضت چه بوده؟ امر به معروف نهی از منکر دیگر، این را خودش نوشت در آن وصیتش دیگر، فرمود که "إِنّی لَمْ أَخرُجْ أَشِراً و لا بَطِراً و لا مُفْسِداً و لا ظالِماً، "[[58]](#footnote-58) [خروج و قيـام من از روى سركشى و خوشگذرانى و فساد و ظلم نيست]

 دنیا بفهمد انگیزه­ی من در این کار، من نخواستم که در عالَم خودخواهی داشته باشم، بخواهم مثلاً کِبری داشته باشم، بخواهم به جاهی برسم، به مقامی برسم انگیزه­ی من این نیست، من مفسد نیستم، ظالم نیستم، حتی اولش هم شهادت داد، "إنَّ الحُسَین يَشهَـدُ أن لا إلهَ إلَّا الله"[[59]](#footnote-59) که نکند بعد از من بگن این کافر شده، از دینیّتش خارج شده، حسین مسلمان است، شهادت به وحدانیت خدا میده، شهادت به رسالت پیغمبر میده، من که الآن دارم میروم من به عنوان این که ظالم و مفسد باشم و بخواهم ماجراجویی کنم، بخواهم فتنه انگیزی کنم این نیست، "إنَّما أُخرُجُ لِطَلبِ الإصلاحِ في اُمّةِ‌ جَدّي"[[60]](#footnote-60) [تنها براى اصلاح در امت جدم قيام کردم] میخواهم امت جدّ من به صلاح بروند، انحراف درآنها پیدا نشده باشد، "أُریدُ أنْ آمر بالمَعروف و أنهی عَنِ المنکَر"[[61]](#footnote-61) [مي خواهم به معروف امر کنم و از منكر بازدارم] میخواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم، خّب این آن برنامه­ی اصیل امام حسین در مسیر خودش ... امر به معروف نهی از منکر. گفتیم ما هم همینطور بیایم. ما هم طبق برنامه­ی اماممان که اینطور دارد برنامه ا­ش معین میکند قرآن هم که فرموده ای مسلمانها "وَاتَّقوا فِتنَةً لا تُصيبَنَّ الَّذينَ ظَلَموا مِنكُم خاصَّةً "[[62]](#footnote-62) [وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ. و از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد؛بلکه همه را فرا خواهد گرفت؛ چرا که دیگران سکوت اختیار کردند. و بدانید خداوند کیفر شدید دارد!] یک فتنه­ای هست که اگر چنانچه آن گناه را مرتکب بشوید خیال نکنید که کیفر آن گناه فقط دامن مرتکبش را می­گیرد، دامن همه­ی شما را می­گیرد، اگر آن گناه ترک نشود تنها به خود مرتکب لطمه نمی­خورد، مثل شراب خوردن نیست که فقط به خودش لطمه بخورد، اینطور نیست یک گناهیست که اگر انجام بشود دامن همه­ی شما را می­گیرد، "وَاتَّقوا فِتنَةً لا تُصيبَنَّ الَّذينَ ظَلَموا مِنكُم خاصَّةً وَاعلَموا أَنَّ اللَّهَ شَديدُ العِقابِ"[[63]](#footnote-63) ذیل آیه هم تهدید می­کند، عقاب خدا سخت است نسبت به این گناه، امر به معروف نهی از منکر. فرمود: "لا تَزالُ أمتی بِخَیرٍ"[[64]](#footnote-64) [لا تَزالُ اُمَّتی بِخَیرٍ ما تَحابُّوا وتَهادَوا ، وأدَّوُا الأَمانَةَ ، وَاجتَنَبُوا الحَرامَ ، وقَرَوُا الضَّیفَ ، وأَقامُوا الصَّلاةَ ، وآتَوُا الزَّکاةَ ، فَإِذا لَم یَفعَلوا ذلِکَ ابتُلُوا بِالقَحطِ وَالسِّنینَ. امّت من، تا زمانی که یکدیگر را دوست بدارند، به هم هدیه دهند، امانت را برگردانند، از حرامْ دوری کنند، از میهمان پذیرایی کنند، نماز بگزارند و زکات بپردازند، پیوسته در خیر به سر می برند و هر گاه چنین نکردند، به قحطی و خشک سالی مبتلا می شوند.] امت من علی­الدوام روی به خیر می­روند، "ما أمَروا بِالمَعروفِ وَنَهَوا عَنِ المُنکَرِ وَتَعاوَنوا عَلَی البِرِّ، فَإذا لَم یَفعَلوا ذلک نُزِعَت مِنهُمُ البَرَکه، وَ سُلِّطَ بَعضُهُم عَلی بَعضٍ وَلَم یَکُن لَهُم ناصِرٌ فِی الأرضِ وَلا فِی السَّماءِ"[[65]](#footnote-65) [تا وقتی که مردم امر به ‌معروف و نهی از منکر می‌ کنند و یکدیگر را در خوبی و تقوا یاری می ‌رسانند، همواره در خیر و نیکی هستند؛ ولی هنگامی که چنین نکنند، برکت ‌ها از آنان جدا می ‌شود و برخی بر برخی دیگر مسلّط می ‌شوند و برایشان هیچ یاوری نخواهد بود؛ نه در زمین نه در آسمان.] امت من روی به خیرند مادامی که امر به معروف و نهی از منکر دارند، همین که تعطیل شد برکت از زندگیشان خدا برمی­دارد بعد گرفتاری­ها، مشکلات فراوان دامن­گیرشان می­شود دیگر نه از زمین نه از آسمان، کسی به یاری آنها برنمی­خیزد. رسول خدا هم یک تشبیهی فرمودند راجع به همینکه عالم­گیر میشود. فرمودند در کشتی اگر نشسته­اند، جمعیتی هستن در کشتی، بعد یکی در گوشه­ای نشسته بنا کرد همانجا که نشسته را سوراخ بکند، در گوشه­ای نشسته همانجا را میخواهد سوراخ بکند، بعد اگر مردم بگن که چرا اینجا را سوراخ می­کنی بگه که خب مال خودم هست دیگر جای خودم است، جای خودم هست دارم سوراخ می­کنم به شما مربوط نیست. اگر مردم حرف نزنند خب کم کم آب بالا میاد، کشتی غرق میشود همه­ی مردم غرق می­شوند. فرمود امر به معروف نهی از منکر این است، اگر کسی منکری مرتکب می­شود و مردم سکوت کنند نگویند، مثل همان کشتی میشود آب بالا زده و غرق می­شوند همه­شان، دامن­گیر همشان می­شود، لذا باید مراقب باشید امر به معروف نهی از منکر و آن طرف هم خُب زیاده قابل احصاء نیست و بعضی اساسی و بعضی ولی جزئی است، در جزئیات خب داریم حالا هر گناهی هم آن کیفر مخصوص به خودش را دارد دیگر. در خانواده­ها یک گناهی که هست غالباً فامیل­ها که با هم مرتبط می­شوند پروا غالباً ندارند اینو مراعات کنید.

1. - سوره انعام، آیه­ی 122 . [↑](#footnote-ref-1)
2. - همان . [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره انفال، آیه­ی 24 . [↑](#footnote-ref-3)
4. - سوره محمد، آیه­ی 12. [↑](#footnote-ref-4)
5. - سوره انفال، آیه­ی 24 . [↑](#footnote-ref-5)
6. - سوره انعام، آیه­ی 122 . [↑](#footnote-ref-6)
7. - همان . [↑](#footnote-ref-7)
8. - سوره انسان، آیه­ی 1. [↑](#footnote-ref-8)
9. - سوره انسان، آیه­ی 2. [↑](#footnote-ref-9)
10. - سوره انعام، آیه­ی 122 . [↑](#footnote-ref-10)
11. - همان . [↑](#footnote-ref-11)
12. - سوره انعام، آیه­ی 122 . [↑](#footnote-ref-12)
13. - زیارت اربعین امام حسین(ع). [↑](#footnote-ref-13)
14. - همان . [↑](#footnote-ref-14)
15. - همان . [↑](#footnote-ref-15)
16. -همان. [↑](#footnote-ref-16)
17. - همان . [↑](#footnote-ref-17)
18. - همان . [↑](#footnote-ref-18)
19. - همان . [↑](#footnote-ref-19)
20. - همان . [↑](#footnote-ref-20)
21. - فؤاد کرمانی. [↑](#footnote-ref-21)
22. - مفاتیح الجنان، راز و نیاز عارفان ،مناجات عارفين. [↑](#footnote-ref-22)
23. - همان . [↑](#footnote-ref-23)
24. - [↑](#footnote-ref-24)
25. -همان. [↑](#footnote-ref-25)
26. - همان. [↑](#footnote-ref-26)
27. - همان. [↑](#footnote-ref-27)
28. - میقات حج، جلد 11. [↑](#footnote-ref-28)
29. - بحارالانوار، جلد 46، صفحه­ی 366 و 367. [↑](#footnote-ref-29)
30. - همان . [↑](#footnote-ref-30)
31. - بحارالانوار، جلد 46، صفحه­ی 366 و 367. [↑](#footnote-ref-31)
32. - وقعة الطف، حوادث ليلة عاشوراء، جلد۱، صفحه­ی۱۹۸­. [↑](#footnote-ref-32)
33. - همان. [↑](#footnote-ref-33)
34. - همان . [↑](#footnote-ref-34)
35. - همان. [↑](#footnote-ref-35)
36. -همان . [↑](#footnote-ref-36)
37. - همان. [↑](#footnote-ref-37)
38. - همان . [↑](#footnote-ref-38)
39. - کاوه خبیری . [↑](#footnote-ref-39)
40. - وقعة الطف، حوادث ليلة عاشوراء، جلد۱، صفحه­ی۱۹۸. [↑](#footnote-ref-40)
41. - همان . [↑](#footnote-ref-41)
42. - همان. [↑](#footnote-ref-42)
43. - همان . [↑](#footnote-ref-43)
44. - زیارت وارث . [↑](#footnote-ref-44)
45. - همان . [↑](#footnote-ref-45)
46. - سوره انعام، آیه­ی 122. [↑](#footnote-ref-46)
47. - وقعة الطف، حوادث ليلة عاشوراء، جلد۱، صفحه­ی۱۹۸. [↑](#footnote-ref-47)
48. - وقعة الطف، حوادث ليلة عاشوراء، جلد۱، صفحه­ی۱۹۸. [↑](#footnote-ref-48)
49. - زیارت عاشورا. [↑](#footnote-ref-49)
50. - همان . [↑](#footnote-ref-50)
51. - همان. [↑](#footnote-ref-51)
52. - زیارت عاشورا . [↑](#footnote-ref-52)
53. -حماسه حسينى، استاد شهيد مطهرى، جلد3 ،صفحه­ی 247 . [↑](#footnote-ref-53)
54. - همان. [↑](#footnote-ref-54)
55. - همان. [↑](#footnote-ref-55)
56. - سوره انعام، آیه­ی 122. [↑](#footnote-ref-56)
57. - همان. [↑](#footnote-ref-57)
58. - بحار الأنوار، جلد۴۴، صفحه­ی۳۲۴ . [↑](#footnote-ref-58)
59. - همان. [↑](#footnote-ref-59)
60. - همان . [↑](#footnote-ref-60)
61. - همان . [↑](#footnote-ref-61)
62. - سوره انفال، آیه­ی 25 . [↑](#footnote-ref-62)
63. - همان . [↑](#footnote-ref-63)
64. -عیون أخبار، جلد2 ،صفحه­ی ۲۹ . [↑](#footnote-ref-64)
65. - بحارالأنوار،جلد ۱۰۰، صفحه­ی۹۴ . [↑](#footnote-ref-65)